

چهار مقاله از نین

شماره صفحه	عنوان
2	چگونه بورژوازی از مرتدان استفاده می کند
12	مارکسیسم و فرمیسم
15	طبقه کارگر و مسئله ملی
17	اولتیماتوم ریگای انقلابی

ترجمه رضا - ف

نشر مبارز تبریز

زمستان 1358

چگونه بورژوازی از مرتدان استفاده می کند

ایستگاههای رادیویی ما پیام هایی از کارنارون (بریتانیا)، پاریس و دیگر مراکز اروپایی دریافت می کنند. امروزه پاریس مبدل به مرکز اتحاد امپریالیستی جهان شده و از اینرو پیام های رادیویی آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چند روز پیش، در سیزدهم سپتامبر، ایستگاه رادیویی دولتی این مرکز امپریالیسم جهانی خبر انتشار یک کتاب جدید ضد بلشویکی تألیف کارل کائوتسکی [1]، مرتد مشهور و رهبر انترناسیونال دوم را پخش کرد.

میلیونرها و مولتی میلیونرها هیچ وقت ایستگاه رادیویی دولتی خودشان را بخاطر هیچ و پوچ مورد استفاده قرار نمی دهند. آنها لازم دانستند که جنگ صلیبی تازه کائوتسکی را تبلیغ کنند. این آقایان مجبور هستند که برای جلوگیری از موج رو به رشد بلشویسم، به هر چیزی چنگ بزنند - حتی به یک گاه ناچیز، حتی به کتاب کائوتسکی. ما تشکرات صمیمانه خودمان را بخاطر کمک میلیونرهای فرانسوی به ما در امر تبلیغات شکوهمند بلشویکی و مسخره ساختن ضد بلشویسم هرزه کائوتسکی نثار آنها می کنیم.

امروز، هیجدهم سپتامبر، من شماره 7 سپتامبر Vowarts، روزنامه سوسیال شوینیستهای آلمانی و قاتلان کارل لیبکنشت [2] و روزا لوکزامبورگ [3]، را دریافت کردم. فریدریش استامپفر در این روزنامه مقاله ای درباره کتاب جدید کائوتسکی («تروریسم و کمونیسم») نوشته و در آن چندین عبارت و قطعه از کتاب نقل کرده است. هنگامی که ما مقاله استامپفر و پیام رادیویی پاریس را مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که اساس این پیام را به احتمال خیلی زیاد، مقاله استامپفر تشکیل می دهد. کتاب کائوتسکی از طرف شیدمان ها و نوسکه ها یعنی محافظان بورژوازی آلمان و قاتلان کمونیستهای آلمانی، و از طرف آنهایی که در مبارزه با کمونیسم بین المللی به صفوف امپریالیستهای آنتانت پیوستند، مورد تحسین قرار گرفته است. یک نمایش بی نهایت آموزنده! و موقعی که من (در کتابم موسوم به «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد») کائوتسکی را به عنوان چاکر بورژوازی توصیف کردم، منشویکهای ما یعنی آن نمایندگان برجسته انترناسیونال برن (زرد) [4]، نتوانستند کلمات به قدر کافی محکم برای بیان خشمشان بیابند.

ولی، حضرات محترم این علیرغم آزردهگی خاطر شما، یک واقعیت است. شیدمانهای Vowarts و میلیونرهای آنتانت هنگامی که دست به تمجید کائوتسکی می زنند و او را بمثابه سلاحی در مبارزه بر علیه بلشویسم جهانی بلند می کنند، بطور یقین با من همکاری نمی کنند. در خصوص بورژوازی، کائوتسکی - حتی اگر او باور نکرده و مطابق میلش نباشد - مهر تأییدی بر آنچه که من او را توصیف کرده بودم، زده است.

بعضی از «رعد آسا» ترین افتراهای او بر علیه بلشویکها نشان خواهد داد که تا چه حد او در ارتدادش از سوسیالیسم و انقلاب پیش رفته است، ارتدادی که خودش را پشت نام مارکسیسم پنهان کرده است.

استامپفر می نویسد: «کائوتسکی به تفصیل توضیح می دهد که تا چه حد بلشویکها همیشه در پایان در مقابل اهداف قول داده شده خودشان قرار می گیرند: آنها با حکم اعدام مخالفت می کردند، ولی حالا به کشتارهای دسته جمعی متوسل می شوند...»

اولاً، گفتن اینکه بلشویکها در زمان انقلاب هم با حکم اعدام مخالف بودند، دروغی محض است. در دومین کنگره حزب در سال 1903، هنگامی که بلشویسم برای اولین بار نمودار گشت، پیشنهاد شد که الغاء حکم اعدام به عنوان یکی از خواسته ها در برنامه حزب قرار گرفته و بعد اقامه بشود، ولی خلاصه مذاکرات نشان می دهند که این موضوع باعث به وجود آمدن این مسئله طعنه آمیز شد که: «برای نیکلای دوم هم؟». حتی در سال 1903 منشویکها هم جرئت فراخوانی برای رأی گیری درباره پیشنهاد مربوط به لغو حکم اعدام برای تزار را نکردند. و در 1917 در زمان حکومت کرنسکی، من در پراودا نوشتم که هیچ حکومت انقلابی نمی تواند حکم اعدام را باطل کند؛ مسئله در اینجا این است که یک حکومت خاص از این حکم بر علیه کدام طبقه سود خواهد جست. کائوتسکی تاکنون فراموش کرده است که در شرایط انقلاب چگونه بیانید و آنقدر با اپورتونیسیم هرزه اشباع شده که قادر به تجسم این موضوع نیست که یک حزب انقلابی پرولتری علناً خیلی وقت پیش از پیروزی اش، لزوم مجازات اعدام را در خصوص ضدانقلابیون مورد تأیید قرار می دهد. کائوتسکی «صادق»، مرد درستکار و یک اپورتونیسیت صادق، کاملاً بی شرمانه مطالب دروغینی را درباره مخالفانش می نویسد.

ثانیاً، هر کسی که حداقل درکی از انقلاب داشته باشد به این نکته واقف خواهد گشت که در اینجا ما درباره انقلاب بطور کلی بحث و مفاوضه نمی کنیم، بلکه انقلابی را بررسی می کنیم که از میان کشتار بزرگ امپریالیستی خلقها ظهور کرده است. آیا کسی می تواند تصور یک انقلاب پرولتری را بکند که از درون چنین جنگی ظهور کرده و فارغ از توطئه گران ضدانقلابی و حملات صدها هزار مأمور وابسته به طبقات زمیندار و سرمایه دار باشد؟ آیا کسی می تواند تصور یک حزب انقلابی طبقه کارگر را بکند که برای چنین حملاتی آن هم در حین یک جنگ داخلی بی نهایت خشن، در حالیکه بورژوازی در فکر وارد ساختن نیروهای بیگانه برای سرنگونی حکومت کارگران می باشد، مجازات مرگ را تعیین نکند؟ هر کسی، بجز فضل فروشان بیچاره و مسخره، باید به این سؤالات جواب منفی بدهد. لیکن کائوتسکی دیگر قادر نیست این مسائل را در جایگاه مشخص تاریخی شان به همان طریقی ببیند که قبلاً می دید.

ثالثاً، اگر که کائوتسکی دیگر ناتوان از تجزیه و تحلیل بوده و درباره بلشویکها دست به نوشتن مطالب دروغین می زند، اگر او نمی تواند فکر کند، یا حتی نمی تواند مسئله جنبه های مشخص و متمایز یک انقلاب برخاسته از چهار سال جنگ را در نظر بگیرد، اقلاً که می توانست یک نگرش دقیق تری نسبت به آنچه که در حول و حوش او می گذرد، داشته باشد. قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ¹ توسط مأمورین نظامی در جمهوری دمکراتیک آلمان، چه چیزی را ثابت می کند؟ فرار از زندان این مأموران، که بطور مضحکی محکومیتهای ملایمی به آنها داده شده بود، چه چیزی را ثابت می کند؟² Herr کائوتسکی و تمام حزب «مستقل» او (مستقل از پرولتاریا ولی کاملاً متکی به تعصبات و خرافات خرده بورژوائی) از این حقایق طفره می روند و به نالیدن، محکوم ساختن و ضجه های مضحک قناعت می ورزند. کاملاً به این جهت است که کارگران انقلابی بیش از پیش در سراسر جهان از کائوتسکی ها، لونگوت ها، مک دونالدها و توراتی ها روی برگردانده و به کمونیستها می پیوندند، چون پرولتاریای انقلابی در مقابل ضدانقلاب به پیروزی نیاز دارد نه «محکوم کردن» توخالی آن.

1- اشاره به قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ بعد از قیام ناموفق برلن در 15 ژانویه 1919 - م.

2- آقا - م.

رابعاً، مثل اینکه ظاهراً اساس کتاب کائوتسکی را مسئله «تروریسم» تشکیل می دهد. این نکته از عنوان کتاب و نیز از بیان استامپفر مبنی بر اینکه «بدون تردید، کائوتسکی در این ادعا که اصل اساسی کمون نه تروریسم، بلکه حق انتخاب همگانی بود، محق است» آشکار می شود. من در «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» برای نشان دادن اینکه تمام این صحبتها درباره «اصل اساسی» یک تعبیر مطلق هجو آمیزی از مارکسیسم است، مدارک فراوانی را نقل کردم. هدف من در اینجا یک چیز دیگری است. برای نشان دادن اینکه تا چه اندازه تحقیقات کائوتسکی در باب مسئله «تروریسم» ارزشمند هستند و اینکه این تحقیقات در **خدمت کدام طبقه** می باشند، من مقاله کوتاهی از یک نویسنده لیبرال را تمام و کمال نقل خواهم کرد. این مقاله، نامهای است به *The New Republic* (25 ژوئن 1919) که یک روزنامه لیبرال آمریکائی است که بطور کلی، بیان کننده نقطه نظرات خرده بورژوائی است. به هر حال، بر نوشته های کائوتسکی ترجیح دارد زیرا آن دیدگاه را تحت عنوان سوسیالیسم انقلابی یا مارکسیسم ارائه نمی دهد. این متن کامل نامه است:

مانرهایم و کولچاک

آقای محترم: دول متحده از به رسمیت شناختن حکومت شورائی روسیه امتناع ورزیده اند چون، بطوری که اظهار می دارند:

- 1- حکومت شوروی طرفدار آلمان است یا بود.
 - 2- حکومت شوروی بر اساس تروریسم قرار گرفته است.
 - 3- حکومت شوروی غیر دمکراتیک بوده و نماینده مردم روسیه نمی باشد.
- ضمناً دول متحده خیلی وقت پیش حکومت فعلی گاردهای سفید را در فنلاند تحت دیکتاتوری ژنرال مانرهایم، به رسمیت شناخته اند، گرچه چنین می نماید:

1- که نیروهای آلمانی به افراد گارد سفید در سرنگون ساختن جمهوری سوسیالیستی فنلاند کمک کردند و ژنرال مانرهایم هم تلگرامهای متعددی حاکی از همفکری و احترام به قیصر فرستاد. در این ضمن حکومت شوروی به شدت با تبلیغات خود در میان سپاهیان جبهه روسیه، موجب تضعیف حکومت آلمان می شد. حکومت فنلاند به مراتب بیشتر از حکومت روسیه، طرفدار آلمان بود.

2- که حکومت فعلی فنلاند با به دست گرفتن زمام قدرت، با خونسردی تمام در عرض چند روز 16.700 نفر از اعضای جمهوری سوسیالیستی پیشین را اعدام کرده و بیش از 70.000 نفر را در اردوگاههای گرسنگی محبوس ساخت. در مقابل آن، کل اعدامهای انجام شده در روسیه برای سالی که تا اول نوامبر 1918 طول کشید، رسماً 3.800 تن بود، منجمله بسیاری از مأموران فاسد شوروی و نیز ضدانقلابیون. حکومت فنلاند به مراتب تروریستی تر از حکومت روسیه بود.

3- که پس از کشتن و محبوس ساختن تقریباً 90.000 سوسیالیست و راندن بیش از 50.000 نفر به طرف مرز روسیه، حکومت گاردهای سفید شرایط را به اندازه کافی مناسب برای برگزاری انتخابات دید و تذکر این نکته لازم است که فنلاند کشوری کوچک با حوزه انتخابیهای تنها در حدود 400.000 تا است. علیرغم تمام پیش بینی ها، یک اکثریتی از سوسیالیستها انتخاب گشتند ولی ژنرال مانرهایم همانند متحدانش بعد از انتخابات ولادی وستک، به هیچ یک از آنها اجازه نداد که در کرسی خود قرار بگیرد. در این ضمن حکومت شوروی تمام آنها را که برای

گذراندن زندگی هیچ فعالیت مفیدی را انجام نمی دادند، از حق رأی دادن محروم ساخته بود. حکومت فنلاند بطور قابل ملاحظه‌ای کمتر از حکومت روسیه دمکراتیک بود. و این داستان درباره آن قهرمان بزرگ دمکراسی و نظم نوین دریاسالار کولچاک از امسک ممکن است بارها تکرار گردد، دریاسالاری که حکومت‌های متحده از او حمایت کرده، او را تأمین و مجهز ساخته و حالا در شرف تأیید رسمی اش هستند. بنابراین هر گونه استدلالی که متفقان بر ضد شناسائی شورویها دارند می تواند با نیرو و صداقت بیشتری بر علیه مانرهایم و کولچاک همراه باشد. تاکنون این یکی ها به رسمیت شناخته شده اند و محاصره روسیه قحطی زده باز هم شدیدتر می شود.

استوارت چیس

واشنگتن، دی. سی.

این نامه که یک بورژوا لیبرال آن را نوشته، به بهترین وجهی تمام پستی های کائوتسکی ها، مارتف ها، چرنف ها، برانتینگ ها و دیگر قهرمانان انترناسیونال زرد برن و خیانت آنها را به سوسیالیسم، نشان می دهد.

برای اینکه اولاً، کائوتسکی و تمامی این قهرمانان، درباره روسیه شوروی در باب مسئله تروریسم و دمکراسی، دروغ بافی می کنند. ثانیاً، آنها جریانات را نه از نقطه نظر مبارزه طبقاتی، به همانسان که در واقع در مقیاس جهانی و در حادثترین شکل ممکنه خود تکامل می یابد، بلکه از دیدگاه یک خرده بورژوا و آدم کوتاه فکری ارزیابی می کنند که در آرزوی آن چیزهایی است که ممکن بود واقع شوند. مثلاً اگر هیچ پیوند نزدیکی بین دمکراسی بورژوائی و سرمایه داری وجود نمی داشت، اگر در دنیا هیچ گارد سفیدی یافت نمی شد، اگر بورژوازی جهانی از آنها پشتیبانی نمی کرد و غیره و غیره. ثالثاً، مقایسه این نامه آمریکائی با نوشته های کائوتسکی و شرکاء، آشکارا نشان خواهد داد که نقش **عینی** کائوتسکی همانا چاکری در آستان بورژوازی است.

بورژوازی جهانی در تلاش برای نابودی قدرت شوروی، با این ادعا که حکومتی تروریستی و غیر دمکراتیک است، مانرهایم ها و کولچاک ها را در زیر چتر حمایت خود قرار می دهد. واقعیتها اینطور هستند. و کائوتسکی، مارتف، چرنف و شرکاء هم فقط همراه با بورژوازی درباره تروریسم و دمکراسی به نغمه سرائی می پردازند، و هدف بورژوازی جهانی از این نغمه سرائی چیزی نیست بجز فریب کارگران و درهم کوبیدن انقلاب آنها. صداقت شخصی آن «سوسیالیستهایی» که از روی کند ذهنی شان «صادقانه» همان نغمه را سرمی دهند، به هیچ وجه ماهیت واقعی آن نغمه را عوض نمی کند. «اپورتونیستهای صادق» یعنی کائوتسکی ها، مارتف ها، لونگوت ها و شرکاء به **ضدانقلابیون** «صادقی» (با بی عرضگی بی مانندشان) مبدل گشته اند.

یک لیبرال آمریکائی می فهمد - نه به دلیل اینکه از لحاظ تئوریکی توانائی آن را دارد، بلکه تنها چون ناظر دقیق پیشرفته‌ها و جریانات از یک روزنه به قدر کافی وسیع و در یک مقیاس جهانی است - که **بورژوازی جهانی دست به سازماندهی و برپائی یک جنگ داخلی بر علیه پرولتاریای انقلابی زده** و بنابراین از کولچاک و دنیکن در روسیه، از مانرهایم در فنلاند، از خادمان بورژوازی در قفقاز یعنی منشویکهای گرجستان، از امپریالیستها و کرنسکی های لهستانی در لهستان، از شیدمانها در آلمان و از **ضدانقلابیون** (منشویکها و سرمایه داران) در مجارستان و غیره حمایت می کند.

ولی کائوتسکی همانند آدم کوتاه فکر مرتجع و کینه توزی، درباره ترسها و خوفهای جنگ داخلی شروع به ندبه و زاری می کند! تمام اثرات درک انقلابی و تمام نمود واقع گرائی تاریخی (چون مدت زمانی است که اجتناب ناپذیری تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی به واقعیت پیوسته است) ناپدید گشته اند. به علاوه این کار مستقیماً بورژوازی را تقویت و به آنها کمک می کند، و کائوتسکی هم عملاً در جنگ داخلی که در تمام جهان مشتعل گشته، یا آشکارا تدارک دیده می شود، واقعاً در کنار بورژوازی قرار دارد.

فریادها، شکایتها، گریه و زاری ها و هیجانات کائوتسکی در مورد جنگ داخلی همگی در خدمت مکتوم داشتن ناکامی او به عنوان یک تئوریسین می باشند. برای اینکه بلشویکها محق بودن خودشان را خیلی وقت پیش به اثبات رسانیده اند، آنها در پائیز 1914 به دنیا اعلام داشتند که **جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی مبدل خواهد گشت**. مرتجعان رنگ وارنگ از این حرف عصبانی شده یا فقط به آن خندیدند، ولی باز هم بلشویکها محق بودند. این آقایان برای مکتوم داشتن ورشکستگی کاملشان، حماقت و کوتاه بینی شان، باید تلاش می کردند تا خرده بورژوازی را با نشان دادن فجایع و نکبت های جنگ داخلی مرعوب بکنند. این دقیقاً کاری است که کائوتسکی به عنوان یک رجل سیاسی انجام می دهد.

تا چه حدود مضحکی، کائوتسکی در این کار پیش رفته است. این را می توان از جملات زیر تشخیص داد. او ادعا می کند که گویا هیچ امیدی به یک انقلاب جهانی وجود ندارد - و شما فکر می کنید که مبنای استدلال او را چه چیزی تشکیل می دهد؟ یک انقلاب در اروپا با خصوصیات [انقلاب] روسی به مفهوم «**وقوع (Entfesselung) جنگ داخلی در سراسر دنیا در مدت یک نسل کامل**» خواهد بود، و به علاوه نه فقط یک جنگ طبقاتی واقعی، بلکه یک «**جنگ برادر کشی میان پروولترها**» خواهد بود. حروفی که بر روی آنها تکیه شده متعلق به کائوتسکی بوده و استامپفر آنها را - البته با تمجید - نقل کرده است.

بله، ارادل و دژخیمان شیدمان برای تمجید از این حرفها دلیل خوبی در دست دارند! ما در اینجا با یک «**رهبر سوسیالیست**»ی روبرو هستیم که مردم را با شبخ انقلاب ترسانده و آنها را از انقلاب می رماند! ولی خیلی عجیب است چون در اینجا مطلبی است که کائوتسکی آن را مسکوت می گذارد، کشورهای پر قدرت آنتانت به مدت تقریباً دو سال است که بر علیه روسیه مشغول مبارزه هستند و بدان وسیله، انقلاب در این کشورها به جنب و جوش درمی آید. اگر انقلاب حتی همین حالا هم شروع بشود، حتی اگر تنها در مرحله ابتدائی و در یک یا دو تا از کشورهای بزرگ آنتانت، این امر **بلافاصله** به جنگ داخلی در روسیه پایان خواهد داد و **بلافاصله صدها میلیون نفر** را در مستعمرات، که در آنجا عصیان و خشم مردم به نقطه غلیانی رسیده و تنها از طریق اعمال قهر کشورهای اروپائی با آن مقابله می شود، آزاد خواهد ساخت. حالا کائوتسکی برای اعمالش، علاوه بر پلیدی روح پست اش که در طول جنگ امپریالیستی آن را نشان داده، آشکارا انگیزه دیگری را به پیش می کشد - او از جنگ داخلی دنباله دار در روسیه می ترسد. و این ترس او را از دیدن مبارزه **بورژوازی کل جهان** با روسیه، باز می دارد. یک انقلاب در یکی یا دو تا از کشورهای ابرقدرت اروپائی کاملاً سلطه بورژوازی جهانی را به تحلیل برده، **بنیانهای تسلط** او را نابود کرده و در **هیچ کجا** برای او پناهگاه مطمئنی باقی نخواهد گذاشت.

جنگ دو ساله بورژوازی جهانی بر علیه پروولتاریای انقلابی روسیه عملاً انقلابیون را در همه جا تشویق کرده است، چون ثابت می کند که پیروزی در یک **مقیاس جهانی** خیلی نزدیک و آسان است.

تا آنجائی که به جنگ داخلی «میان پرولترها» مربوط می شود، ما آن استدلال را از چرنف ها و مارتف ها هم شنیده ایم. برای تشخیص نادرستی عمیق آن، مثال ساده ای را در نظر می گیریم. به هنگام انقلاب کبیر فرانسه، بخشی از دهقانان، دهقانان ونده³، بر له پادشاه و بر علیه جمهوری جنگیدند. در ژوئن 1848 و مه 1871، بخشی از کارگران در لشکرهای کاویناک⁴ و گالیفه⁵ که توانستند صدای انقلاب را خاموش سازند، به خدمت پرداختند. حال اگر شخصی استدلالش این بود که: من از «جنگ داخلی میان دهقانان در فرانسه سال 1792 و میان کارگران در 1848 و 1871» متأسفم، شما درباره او چه می گفتید؟ شما حتماً می گفتید که این شخص یک آدم ریاکار و مدافع ارتجاع، سلطنت و کاویناک ها است.

و البته حق به جانب شما خواهد بود. امروز، تنها یک خرفت در مانده از درک این موضوع عاجز خواهد ماند که آنچه در روسیه اتفاق افتاده است (و در بقیه جهان شروع شده یا مراحل رشد خود را می گذراند) عبارت است از جنگ داخلی از طرف پرولتاریا بر علیه بورژوازی. هیچ مبارزه طبقاتی نبوده، و نمی تواند باشد، که در آن بخشی از طبقه پیشرو در کنار نیروهای ارتجاعی باقی نمانده باشد. این امر در مورد جنگ داخلی هم صدق می کند. بخشی از کارگران عقب مانده عزم کمک به بورژوازی برای یک دوره طولانی یا کوتاه مدت را دارند. ولی تنها اراذل می توانند از این موضوع برای موجه جلوه دادن پیوستن خودشان به بورژوازی استفاده کنند.

از لحاظ تئوریک، این امتناعی است از درک آن چیزهایی که حقایق تکامل و توسعه جنبش کارگری جهان پیوسته از 1914 تاکنون، درباره آنها مشغول داد زدن و هشدار دادن بود. جدائی اقشار فوقانی طبقه کارگر که به وسیله یک نوع زندگی خاص طبقه متوسط و اپورتونیسیم فاسد گشته و با «شغل های خوشایند» و باج سبیل های بورژوائی دیگر **تطمیع می شد** در پانز سال 1914 در یک مقیاس جهانی شروع به شکل گیری کرده و بین سالهای 1915 و 1918 به تکامل کاملش رسید. کائوتسکی با بی اعتنایی به این واقعیت تاریخی و نکوهش کمونیستها بخاطر شکاف [انداختن] در جنبش، برای هزارمین بار، نقش خودش را به عنوان چاکر آستان بورژوازی نشان می دهد.

در طی چهل سال یعنی از 1852 تا 1892، مارکس و انگلس سخن از بخشی (یعنی اقشار بالائی، رهبران و «آریستوکراسی») از کارگران در بریتانیا به میان می آوردند که **بطور روزافرونی بورژوائی می شدند** و این امر به واسطه منافع و امتیازات مستعمراتی و انحصارات آن کشور به وقوع می پیوست. [5] مثل روز روشن است که انحصارات امپریالیستی قرن بیستم در تعدادی از کشورهای دیگر ملزم و در پی ایجاد همان پدیده نظیر بریتانیا هستند. در تمام کشورهای پیشرفته ما شاهد فساد، رشوه گیری و پیوستن رهبران طبقه کارگر و اقشار فوقانی این طبقه به بورژوازی هستیم و این کار در نتیجه صدقه هایی است که از طرف بورژوازی داده می شود، که برای این رهبران «شغل های خوشایند» تأمین کرده، از منافعش ذره بی مقداری به اقشار بالائی می دهد، بدترین دستمزد و شاق ترین کارها را به کارگران عقب مانده ای که وارد کشور می شوند تحمیل می کند و امتیازات «اشرافیت کارگری» را در مقابل اکثریت طبقه کارگر افزایش می دهد.

3- Vendee - ناحیه ای در غرب فرانسه که صحنه شورشهای سلطنت طلبان بود (1793-96) - م.

4- Cavaignac - نام ژنرالی که قیام کارگران پاریس را در 1848 سرکوب ساخت.

5- Galliffet - ژنرال فرانسوی که نقشی مهم در سرکوب کمون پاریس در 1871 داشت.

جنگ 18-1914 خیانت رهبران و افسار فوقانی پرولتاریا، خیانت تمام سوسیال - شوینیستها، گومپرزها، برانتینگها، رنادلها، مک دونالدها، شیدمانها و غیره را به سوسیالیسم و وفاداری نسبت به بورژوازی، بطور انکار ناپذیری اثبات کرده است. و بدیهی است که بخشی از کارگران با بی حالی و تنبلی مطلق، تا مدت زمانی به دنبال این اراذل بورژوائی کشیده خواهند شد.

اکنون انترناسیونال برن، انترناسیونال هویسمانزها، و اندروالدها و شیدمانها بمثابة انترناسیونال زرد این خائنین به سوسیالیسم شکل کاملی به خود گرفته است. اگر با آنها مبارزه نشود، اگر شکافی که آنها به وجود آورده اند، از بین نرود، در آن صورت دیگر مکانی برای سوسیالیسم واقعی و فعالیت صادقانه به نفع انقلاب اجتماعی وجود نخواهد داشت.

بگذار مستقل های آلمانی برای نشستن بین دو صندلی⁶ تقلا بکنند - سرنوشت آنها چیزی بیش از این نخواهد بود. شیدمانها، کائوتسکی را به عنوان «مرد خودشان» در آغوش کشیده و استامپفر هم این را تبلیغ می کند. در حقیقت، کائوتسکی رفیق با ارزشی برای شیدمانها محسوب می شود. وقتی هیلفردینگ، مستقل دیگر و دوست کائوتسکی، در لوسرن [6] پیشنهاد کرد که شیدمان از انترناسیونال اخراج گردد، رهبران واقعی انترناسیونال زرد فقط به او خندیدند. پیشنهاد او یا نمونه ای از حماقت مفرط یا نمونه ای از سالوسی مفرط بود؛ او می خواست که به عنوان یک چپ در میان توده های کارگر به خودنمایی پرداخته و در همان حال، جای خود را در انترناسیونال خادمان بورژوازی حفظ کند! صرف نظر از آنچه که باعث انگیزش این رهبر (هیلفردینگ) شد، در نتیجه ذیل دیگر نمی توان تردید داشت - جیبونی و بی عرضگی مستقل ها و پیمان شکنی شیدمانها، برانتینگ ها و واندروالدها حتماً به یک جنبش نیرومندتر توده های پرولتری، مستقل و جدا از این رهبران خائن منجر خواهد شد. در بعضی از کشورها، امپریالیسم می تواند به کار جدا ساختن کارگران تا یک مرحله نسبتاً طولانی ادامه بدهد. نمونه بریتانیا این حکم را ثابت می کند، ولی وحدت انقلابیون و اتحاد توده ها با انقلابیون و طرد عناصر زرد، در یک مقیاس جهانی، با قاطعیت و مطمئناً به پیشروی خودش ادامه می دهد. موفقیت عظیم انترناسیونال کمونیست مهر اثباتی است بر این امر: در آمریکا، یک حزب کمونیست تشکیل گردیده است [7]، در پاریس، کمیته احیاء تماسهای بین المللی [8] و کمیته دفاع سندیکالیستی [9] به نفع انترناسیونال سوم، پا به میدان گذارده اند، و علاوه بر این دو روزنامه چاپ پاریس از انترناسیونال سوم حمایت می کنند: روزنامه انترناسیونال [10] متعلق به ریموند پری کا و روزنامه تیره سنسور [11] (بلشویک؟) متعلق به ژرژ آنگتی. در بریتانیا، ما در آستانه تشکیل یک حزب کمونیست هستیم که با این کار، بهترین عناصر حزب سوسیالیست بریتانیا، کمیته های شاپ استواردز [12]، افراد انقلابی عضو اتحادیه های کارگری و غیره در همبستگی و اتحاد قرار می گیرند. چپ های سوئد، سوسیال دمکراتهای نروژی، کمونیستهای آلمانی، احزاب سوسیالیست ایتالیا و سوئیس سرسختانه در کنار اسپارتاکیست های آلمانی [13] و بلشویکهای روسیه قرار گرفته اند.

انترناسیونال کمونیستی در طی چند ماه بعد از تشکیل آن در اوایل امسال، مبدل به یک سازمان جهانی شده که توده ها را رهبری می کند و بدون قید و شرط دشمن خائنان به سوسیالیسم در انترناسیونال زرد برن و اتحادیه لوسرن خواهد بود.

در پایان خبری کاملاً آموزنده می خوانیم که روشنگر نقشی است که رهبران اپورتونیست اجراء کرده اند. روزنامه لافویل [14] چاپ ژنو در یک ضمیمه ویژه چاپ شده به چندین زبان

6 - بین دو صندلی نشستن کنایه ای است از لنین درباره اپورتونیست ها - م.

خارجی، خبر کنفرانس سوسیالیستهای زرد را در ماه اوت در لوسرن نشر داد. چاپ انگلیسی این روزنامه (شماره 4، چهارشنبه 6 اوت) دارای مصاحبه ای با ترولسترا، رهبر معروف حزب اپورتونیستی در هلند، می باشد.

«ترولسترا گفت که انقلاب نهم نوامبر آلمان باعث سراسیمگی زیادی در میان رهبران سیاسی و صنفی هلند شده بود. برای چند روز متوالی، دسته های حاکم در هلند در یک حالت اضطراب و وحشت به سر می بردند، مخصوصاً اینکه شنیده بودند که در ارتش عملاً ناآرامی عمومی به وقوع پیوسته است.

او در ادامه می گوید که شهرداران رتردام و لاهه در پی ایجاد سازمانهای خاص خودشان بمتابه یک نیروی کمکی ضدانقلاب، بودند. کمیته ای متشکل از ژنرال های پیشین - در میان این ژنرال ها، افسر پیری بود که به شرکت در سرکوبی قیام بکسورها در چین مباحثات می کرد - تلاش می کردند تا برخی از رفقای ما را به اقدام مسلحانه بر ضدانقلاب تشویق کرده و آنها را گمراه سازند. طبیعی است که تلاشهای آنها در این مورد نتیجه وارونه ای ببار آورده و زمانی در رتردام به نظر می رسید که یک شورای کارگری برپا خواهد گشت. لیکن رهبران سیاسی و صنفی، این روشها را قبل از موقع دانسته و خودشان را در حدود تنظیم یک برنامه حداقل کارگری و انتشار یک درخواست شدید اللحن از توده ها مقید ساختند.»

این چیزی است که ترولسترا گفت. او لاف زنی زیادی هم می کند و شرح می دهد که چگونه سخنرانی های آتشین انقلابی که در آن حتی دعوت به تصرف قدرت هم شده بود انجام داده است، چگونه او به عدم کفایت پارلمان و دمکراسی سیاسی هم واقف گشته و مبارزه از طریق «راههای غیرقانونی» و «دیکتاتوری پرولتاریا» را در دوران گذار و غیره و غیره مورد تأیید قرار داده است.

ترولسترا نمونه شاخصی است از رهبری فرومایه و اپورتونیست، که به بورژوازی خدمت کرده و کارگران را فریب می دهد. در حرف، او همه چیز را قبول خواهد کرد - شوراها، کارگری، دیکتاتوری پرولتری و هر چیزی که دلتان بخواهد. ولی عملاً، او خائن پست نسبت به کارگران و عامل بورژوازی است. ترولسترا رهبر آن «رهبران سیاسی و صنفی» است که در سرنوشت سازترین لحظه، بورژوازی هلند را با ملحق ساختن نیروهایشان به آنها نجات دادند.

آن حقایق فاش شده به وسیله ترولسترا به قدر کافی واضح بوده و به یک جهت بسیار صریحی اشاره می کند. ارتش هلند بسیج گشته و پرولتاریا در ارتشی با بخشهای فقیر مردم، مسلح و متحد شده بود. انقلاب آلمان کارگران را تحریک به قیام کرده و «عملاً ناآرامی عمومی در ارتش» به وجود آمده بود. خوب، واضح است که وظیفه رهبران انقلابی عبارت بود از رهبری توده ها به سوی انقلاب، و نه از دست دادن لحظه مناسب، هنگامی که تسلیح کارگران و تأثیر انقلاب آلمان می توانست موضوع را فی الفور به آخر برساند.

ولی رهبران خیانت پیشه که ترولسترا در رأس آنها قرار گرفته است، نیروهای خودشان را به بورژوازی ملحق می سازند. کارگران را با رفرم ها و هنوز هم بیشتر با وعده های رفرم از حرکت بازداشتند. «درخواستهای شدید اللحن» و عبارت انقلابی را برای آرام کردن - و فریب دادن - کارگران بکار می بردند. همین ترولستراها و «رهبران» مشابه او، که انترناسیونال دوم برن و لوسرن را تشکیل می دهند، با کمک به بورژوازی در آرام ساختن ارتش، سرمایه داری را نجات دادند.

جنبش کارگری با به کنار انداختن این خائنان و خیانت پیشگان، ترولستراها و کائوتسکی ها، به حرکت خود ادامه داده و خودش را از قید آن قشر بالائی مبدل شده به قشر بورژوائی، که توده ها را گمراه ساخته و سیاست های سرمایه داری را تعقیب می کند، خلاص خواهد کرد.

ن. لنین

20 سپتامبر سال 1919

بعد التحریر

کائوتسکی به حکم مقاله استامپفر دیگر در مورد نظام سیاسی شوروی سکوت کرده است. آیا او از این مسئله اصلی صرف نظر کرده است؟ آیا او باز هم در پی دفاع از چیزهای مبتذل و پیش پا افتاده‌ای است که در رساله او بر علیه **دیکتاتوری پرولتاریا** بیان شده است؟ آیا او ترجیح می‌دهد که از این موضوع **عمده** چشم پوشی کرده و مسائل فرعی دیگر را به پیش بکشد؟ برای پاسخ به همه این سؤالات باید منتظر بررسی و تحقیق درباره رساله کائوتسکی بود.

منتشره در سپتامبر 1919

در شماره 5 مجله انترناسیونال کمونیست

مجموعه آثار لنین، جلد 30، ص 27-37

توضیحات

- 1- **کارل کائوتسکی** (1854-1938) – رهبر سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. او در ابتدا مارکسیست بود ولی بعدها به عنوان مرتد از مارکسیسم و ایدئولوگ سانتریسم (کائوتسکیسم) شهرت یافت. این ایدئولوژی خطرناک‌ترین و موذی‌ترین نوع اپورتونیسم بود.
- 2- **کارل لیبکنشت** (1871-1919) – چهره‌ای برجسته در جنبش طبقه کارگر آلمان و جهان. رهبر سوسیال دموکراتهای جناح چپ آلمان. یکی از سازمان دهندگان و رهبران گروه اسپارتاکوس. در انقلاب نوامبر 1918 آلمان، همراه با روزا لوکزامبورگ، پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان، شرکت جستند. لیبکنشت روزنامه *Die Rote Fahne* (پرچم سرخ) را انتشار داده و بنیانگذار حزب کمونیست آلمان و یکی از رهبران قیام کارگران برلین در ژانویه 1919 بود. بعد از سرکوبی قیام، او از طرف ضدانقلابیون به قتل رسید.
- 3- **روزا لوکزامبورگ** (1871-1919) – رهبر برجسته جنبش جهانی طبقه کارگر و جناح چپ انترناسیونال دوم، بنیانگذار و رهبر حزب سوسیال دموکرات لهستان. او از سال 1897 نقش فعالی را در جنبش سوسیال دموکراتیک آلمان ایفا کرد. روزا لوکزامبورگ یکی از بنیانگذاران گروه اسپارتاکوس در آلمان بود. در انقلاب 1918، او یکی از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بود. روزا لوکزامبورگ سهم ارزنده‌ای در کنگره گشایشی حزب کمونیست آلمان داشت و بالاخره در ژانویه 1919، توسط ضدانقلابیون به قتل رسید.
- 4- اشارهای است به تشکیلات احزاب سوسیال - شوینیست و سانتریست که در کنفرانسی در برن به تاریخ فوریه 1919 با هدف احیاء انترناسیونال دوم به وجود آمد.
- 5- مراجعه نمایید به صورتجلسه کنگره لاهه در 1872، مدیسون، 1958؛ مقدمه انگلس بر ویرایش انگلیسی «وضعیت طبقه کارگر در انگلیس» و مقدمه او بر ویرایش دوم آلمانی همین کتاب؛ نامه‌های انگلس به مارکس مورخ 24 سپتامبر 1852 و 7 اکتبر 1858؛ نامه‌های انگلس به سورژ مورخ 21 سپتامبر و 5 اکتبر 1872؛ نامه مارکس به سورژ مورخ 4 اوت 1874؛

نامه انگلس به مارکس مورخ 11 اوت 1881؛ نامه‌های انگلس به کائوتسکی مورخ 12 سپتامبر 1882 و به سورژ مورخ 7 دسامبر 1889.

6- **لوسرن Lucerne** – شهری واقع در سوئیس. محل برگزاری یکی از کنفرانس‌های انترناسیونال دوم در (9-2) اوت 1919.

7- حزب کمونیست آمریکا در سپتامبر 1919 به وجود آمد. تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه، جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا مبدل به هسته اولیه حزب کمونیست آمریکا شد.

8- **کمیته احیاء تماس‌های بین‌المللی** توسط نمایندگان فرانسوی کنفرانس سوسیالیستی بین‌المللی زیمر والد (سپتامبر 1915) در ژانویه 1916 در پاریس تشکیل شد. این کمیته فعالیت ترویجی را بر علیه جنگ امپریالیستی رهبری کرده و تعداد زیادی جزوات و اعلامیه‌های افشاگرانه درباره اهداف غارتگرانه امپریالیست‌ها و خیانت سوسیال‌شونیست‌ها به منافع طبقه کارگر نشر و پخش می‌کرد. تحت تأثیر انقلاب اکتبر روسیه و اعتلای جنبش کارگری در فرانسه، این کمیته به مرکز فعالیت عناصر انقلابی و انترناسیونالیست مبدل گشت. در سال 1920، این کمیته در حزب کمونیست فرانسه ادغام شد.

9- **کمیته دفاع سندیکالیستی** در پائیز سال 1916 توسط گروهی از اتحادیه‌گرایانی که از کمیته احیاء تماس‌های بین‌المللی دوری گزیده بودند، به وجود آمد. افراد سندیکالیست فعالیت پارلمانی را رد می‌کردند. در ماه مه 1919، کمیته دفاع سندیکالیستی تصمیم گرفت که به انترناسیونال کمونیستی بپیوندند؛ انقلابی‌ترین عناصر آن وارد کمیته انترناسیونال سوم شدند.

10- **انترناسیونال L' Internationale** – روزنامه هفتگی اتحادیه کارگران فرانسوی و ارگان کمیته دفاع سندیکالیستی، که از فوریه تا جولای 1919 در پاریس انتشار می‌یافت.

11- **تیره سنسور Le Tire Censure** – روزنامه‌های یومیه با تمایلات کمونیستی که از آوریل تا ژوئن 1919 در پاریس انتشار می‌یافت.

12- **کمیته‌های شاپ استواردز The shop stewards committees** – نهادهای انتخابی کارگران که در بسیاری از مؤسسات صنعتی در جنگ اول جهانی در بریتانیا به وجود آمدند. به هنگام مداخله مسلحانه خارجی در روسیه بعد از انقلاب اکتبر، این کمیته‌ها به حمایت از روسیه شوروی برخاستند. بعضی از رهبران آنها (ویلیام کالچر و دیگران) به حزب کمونیست بریتانیا پیوستند.

13- **اسپارتاکیست‌ها** – اعضای سازمان انقلابی سوسیال‌دمکرات‌های چپ آلمان، که توسط کارل لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، فرانتس مهرینگ و کلارا زتکین در شروع جنگ اول جهانی تأسیس یافت. اسپارتاکیست‌ها ترویج انقلابی را در بین توده‌ها هدایت کرده، دموکراسیون‌های توده‌ای ضد جنگ را سازمان داده، اعتصابات را رهبری کرده و بالاخره خصلت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت رهبران اپورتونیست سوسیال‌دمکراسی را افشا می‌کردند. در نوامبر 1918، در طی انقلاب آلمان، اسپارتاکیست‌ها اتحادیه اسپارتاکوس را تشکیل دادند. در کنگره گشایشی 30 دسامبر 1918 تا اول ژانویه 1919، آنها حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند.

14- **لافویله La Feuille** – روزنامه‌ای یومیه که از اوت 1917 در ژنو انتشار می‌یافت. اگر چه رسماً این روزنامه به هیچ حزبی تعلق نداشت، ولی از موضع اپورتونیستی انترناسیونال دوم جانبداری می‌کرد.

مارکسیسم و رفرمیسم

بر خلاف آنارشیستها، مارکسیستها مبارزه برای اصلاحات [رفرمها] یعنی برای اقداماتی که باعث بهبود شرایط توده زحمتکش بدون انهدام قدرت طبقه حاکمه می شود را قبول می کنند. ولی در همان زمان مارکسیستها دست به قطعی ترین مبارزه بر علیه اصلاح طلبان که، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، اهداف و تلاشهای طبقه کارگر را در حوزه کسب اصلاحات محدود می سازند، می زنند. رفرمیسم عبارت است از فریب بورژوائی کارگرانی که علیرغم پیشرفتهای جزئی، تا زمانی که سلطه سرمایه پا برجا است، به صورت بردگان مزدی باقی خواهند ماند. بورژوازی لیبرال اصلاحات را با یک دست اهداء کرده و با دست دیگرش همیشه آنها را پس می گیرد، آنها را تا حد صفر کاهش می دهد و از آنها برای به اسارت درآوردن کارگران، تقسیم آنها به گروههای جداگانه و جاودانی ساختن بردگی مزدی استفاده می کند. به این دلیل رفرمیسم حتی هنگامی که کاملاً بی ریا باشد، در عمل مبدل به سلاحی می شود که بورژوازی با آن کارگران را فاسد می سازد و تضعیف می کند. تجربه تمام کشورها نشان می دهد که کارگرانی که به رفرمیستها اعتماد می کنند، همیشه مغبون واقع می شوند.

و برعکس آن، کارگرانی که تئوری مارکس را درک کرده اند یعنی، بر اجتناب ناپذیری بردگی مزدی تا زمان بقاء حاکمیت سرمایه داری واقف گشته اند، توسط هیچ رفرمی فریفته نمی شوند. کارگران با درک این نکته مبنی بر اینکه اصلاحات در جائی که سرمایه داری به حیات خویش ادامه می دهد، نمی توانند محکم یا پر اثر باشند بخاطر شرایط بهتر مبارزه کرده و از آنها برای تشدید مبارزه بر علیه بردگی مزدی استفاده می کنند. رفرمیستها تلاش می کنند تا از طریق امتیازات جزئی و ناچیز، کارگران را پراکنده و تحمیق کنند و آنها را از مبارزه طبقاتی منحرف سازند. ولی کارگران با پی بردن به کیفیت کاذبانه رفرمیسم، از اصلاحات برای بسط و توسعه مبارزه طبقاتی سود می جویند.

هر اندازه که نفوذ رفرمیستی در میان کارگران نیرومندتر باشد به همان اندازه [کارگران] ضعیف تر خواهند بود، و هر اندازه که اتکاء آنها به بورژوازی زیادتر باشد به همان اندازه برای بورژوازی لغو رفرمها به وسیله بهانه و طفره زنی های گوناگون آسانتر خواهد بود. هر چقدر جنبش طبقه کارگر مستقل تر، اهداف آن عمیق تر و وسیع تر باشد و هر چقدر از محدودیت رفرمیستی آزادتر باشد به همان اندازه برای کارگران حفظ و استفاده از پیشرفتهای آسانتر خواهد بود.

رفرمیستها در تمام کشورها وجود دارند، برای اینکه در همه جا بورژوازی، به طرق گوناگون، به دنبال فاسد ساختن کارگران و تبدیل آنها به بردگان قانع که تمام فکر رهائی از بردگی را رها ساخته اند می باشد. در روسیه، رفرمیستها عبارتند از انحلال طلبان [1] که گذشته ما را انکار کرده و سعی می کنند تا کارگران را با رؤیاهای یک حزب نوین، آشکارا و علنی خواب کنند. اخیراً، انحلال طلبان سنت پترزبورگ به توسط سورنایا پرودا [2] مجبور گشتند⁷ که در مقابل اتهام رفرمیسم از خودشان دفاع کنند. برای اینکه یک مسئله بی نهایت مهم آشکار شود، باید استدلالهای آنها را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

7- به صفحات 27-325 از جلد 19 مجموعه آثار لنین مراجعه نمایید - ویراستار.

انحلال طلبان سنت پترزبورگ نوشتند که ما اصلاح طلب نیستیم زیرا نگفته ایم که اصلاحات همه چیز هستند و هدف نهائی هیچ چیز؛ ما از حرکت برای هدف غائی صحبت کرده ایم، ما از پیشروی از طریق مبارزه برای اصلاحات تا کسب کامل اهداف صحبت کرده ایم. حالا بگذارید ببینیم که چقدر این مدافعه با حقایق وفق می دهد.

اولین حقیقت: سدوف انحلال طلب، با جمع بندی اظهارات کلیه انحلال طلبان می نویسد که از «سه رکن» مارکسیستها، دو تایش دیگر برای آژیتاسیون مناسب نیستند. سدوف خواست روز کار هشت ساعته را که از لحاظ نظری می تواند بمثابة یک رفرم شناخته شود، حفظ می کند. او سابقه یا زمینه خیلی چیزهائی را که گامی جلوتر از اصلاحات هستند، از قلم انداخته یا حذف می کند. در نتیجه، سدوف به اپورتونیسیم محض می غلتد و همان خط مشی ای را دنبال می کند که در این فرمول تجلی یافته است: هدف غائی هیچ چیز نیست. هنگامی که «هدف غائی» (حتی در ارتباط با دمکراسی) از آژیتاسیون ما دور و دورتر نهاده می شود، این رفرمیسم است. دومین حقیقت: کنفرانس منعقد شده ماه اوت (سال گذشته) انحلال طلبان تا موارد بخصوصی خواسته های غیر رفرمیستی را به عوض نزدیک تر ساختن آنها به هسته آژیتاسیون ما - تا موقعیت مناسبی - به کنار و کنارتر نهاد.

سومین حقیقت: انحلال طلبان با انکار و بی اعتبار شمردن «گذشته» و جدا ساختن خود از آن، نتیجتاً خودشان را محصور در رفرمیسم می کنند. در موقعیت فعلی، رابطه بین رفرمیسم و چشم پوشی از «گذشته» آشکار و واضح است.

چهارمین حقیقت: به محض آنکه جنبش اقتصادی کارگران شعارهایی را پیش می کشد که از حدود رفرمیسم پا فراتر می گذارد، خشم و حملات انحلال طلبان را (که از «دیوانه ها»، «آب در هاون کوبیدن» و غیره صحبت می کنند) برمی انگیزد.

نتیجه چیست؟ انحلال طلبان در حرف رفرمیسم را به عنوان یک اصل رد می کنند، ولی در عمل آنها تا آخرین حد به آن می چسبند. آنها از یک طرف به ما اطمینان می دهند که اصلاحات برای آنها همه چیز و تمام چیزها نیستند، ولی از طرف دیگر هر موقع که مارکسیستها پا را از رفرمیسم فراتر می گذارند، انحلال طلبان به آنها حمله کرده و یا سرزنش می کنند.

لیکن، پیشرفتها و موفقیتها در هر بخش از جنبش طبقه کارگر نشان می دهند که مارکسیستها بدون واماندگی، بطور قطعی در استفاده عملی و مفید از رفرمها و در مبارزه برای آنها در رأس هستند. انتخابات در سطح بخش کارگری - نطق های نمایندگان ما در داخل و بیرون دوما، تشکیلات مطبوعات کارگری، استفاده از رفرم بیمه را در نظر بگیرید؛ بزرگترین اتحادیه، اتحادیه فلزکاران و غیره را در نظر بگیرید - در همه جا کارگران مارکسیست از انحلال طلبان جلو هستند، در فعالیت مستقیم، بلاواسطه و «روزانه» آژیتاسیون، سازماندهی و مبارزه برای اصلاحات و بکار بستن آنها.

مارکسیستها بطور خستگی ناپذیری برای از دست ندادن یک «امکان» کوچک در کسب و استفاده از رفرمها کار می کنند، و نه تنها آن را محکوم نمی کنند بلکه از هر گام فراتر از رفرمیسم در تهییج، تبلیغ، مبارزه جمعی اقتصادی و غیره حمایت کرده و آن را با تلاش بی پایان توسعه می دهند. از طرف دیگر، انحلال طلبان که مارکسیسم را ترک کرده اند با حملاتشان به همان موجودیت کالبد مارکسیستی، با خرابکاری شان در یکپارچگی مارکسیستی و جانبداری از رفرمیسم و سیاست کارگری لیبرالی، تنها شیرازه جنبش طبقه کارگر را دارند از هم می گسلند.

به علاوه، این واقعیت را نیز نمی توان از نظر دور داشت که در روسیه، رفرمیسم به شکل مخصوصی نیز هویدا می شود یعنی در یکی کردن موقعیت و وضعیت اساسی سیاسی در

روسیه کنونی با وضعیت اروپای فعلی. از نقطه نظر لیبرالی این یکسان سازی درست است، برای اینکه لیبرال به این نظر ایمان داشته و ادعا می کند که «خدا را شکر، ما هم یک قانون اساسی داریم». لیبرال منافع بورژوازی را بیان می دارد هنگامی که او بر این موضوع پافشاری می کند که، بعد از 17 اکتبر [3]، هر قدمی که از طریق دمکراسی ماوراء رفرمیسم برداشته شود، دیوانگی، جنایت، گناه و غیره محسوب می شود.

ولی این نظرات بورژوائی هستند که در عمل توسط انحلال طلبان ما اتخاذ می شوند، انحلال طلبانی که مداوماً و بطور سیستماتیکی «حزب آزاد» و «مبارزه برای حزب قانونی» را (بر روی کاغذ) به روسیه «پیوند می دهند». به عبارت دیگر، آنها مانند لیبرالها پیوند زدن مشروطیت اروپائی را به روسیه موعظه می کنند بدون اینکه مسیر ویژه ای را که در غرب منجر به قبول و اتخاذ مشروطیت و انسجام آن در طی نسلها و در برخی موارد حتی در طی قرنها شد، در نظر بگیرند. آنچه که انحلال طلبان و لیبرالها خواستارشان هستند، بنا به آن گفته مشهور عبارتست از شستن پوست بدون غوطه ور ساختن آن در آب.

در اروپا، رفرمیسم عملاً به مفهوم ترک مارکسیسم و جایگزین ساختن آن توسط «سیاست اجتماعی» بورژوائی می باشد. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان نه تنها به مفهوم فوق است، بلکه به معنی تباهی تشکیلات مارکسیستی و رها ساختن وظایف دمکراتیک طبقه کارگر و جایگزینی آن توسط یک سیاست کارگری لیبرالی است.

پراودا ترودا، شماره 2

12 دسامبر 1913

امضاء: و. ای.

مجموعه آثار لنین، جلد 19، ص 75-372

توضیحات

1- لنین در اینجا به بلوک انحلال طلبان اشاره می کند که در ماه اوت سال 1912 توسط تروتسکی، سمکوفسکی، «قفقازی ها»، «گروه هفت نفری»، «مارکسیست های لتونی» و ... تشکیل شده بود. برای اطلاع بیشتر مراجعه نمایید به اثر لنین با عنوان «نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی».

2- **سورنایا پراودا** Severnaya Pravda (حقیقت شمالی) - یکی از نامهای روزنامه پراودای بلشویکی، که بطور علنی از اول اوت تا هفتم سپتامبر سال 1913 انتشار می یافت. لنین به مقاله اش به نام «بورژوازی روسیه و رفرمیسم روسی» اشاره می کند.

3- حکومت تزاری از جهش عظیم جنبش انقلابی در کشور دچار وحشت شده و به تاریخ 17 (30) اکتبر 1905 اعلامیه ای را انتشار داد که در آن، قول اعطاء قانون اساسی و آزادیهای مدنی داده شده بود. اعلامیه یک حرکت سیاسی برای نفس تازه کردن، شکاف انداختن در بین نیروهای انقلابی و سرکوب انقلاب محسوب می شود. تقریباً تمام آزادیهایی که قول آنها داده شده بود، فقط بر روی کاغذ اهداء شد.

طبقه کارگر و مسئله ملی

روسیه، تا آنجایی که به مسئله ملیتهای او مربوط می باشد، کشوری است آمیخته. سیاست حکومت که همانا سیاست ملاکین می باشد که از طرف بورژوازی حمایت می شود، با ناسیونالیسم صد سیاه [1] اشباع شده است.

این سیاست بر ضد اکثریت خلقهای روسیه که اکثریت جمعیت آن را تشکیل می دهند، هدایت می شود. و در کنار این، ما با ناسیونالیسم بورژوائی ملل دیگری (لهستانی، یهودی، اوکراینی، گرجی و غیره) روبرو هستیم که سر از خواب برداشته و تلاش می کند تا به وسیله مبارزه ای ملی یا مبارزه برای فرهنگ ملی، طبقه کارگر را از وظایف پر اهمیت جهانی اش منحرف سازد.

تمام کارگران آگاه باید با وضوح تمام، مسئله ملی را مورد بررسی قرار داده و در جهت حل آن بکوشند.

هنگامی که بورژوازی متفقاً با مردم و همه زحمتکشان، بخاطر آزادی مبارزه می کرد، از استقلال کامل و حقوق مساوی برای ملتها نیز پشتیبانی می نمود. کشورهای پیشرفته ای مانند سوئیس، بلژیک، نروژ و دیگران مثالی هستند از اینکه چگونه ملل آزاد در یک نظام واقعاً دموکراتیک در صلح و صفا با همدیگر زیسته و یا با صلح و صفا از همدیگر جدا می شوند.

ولی امروز، بورژوازی از کارگران می ترسد و در پی اتحاد با پوریشکویچ ها [2] و مرتجعان می باشد. بورژوازی به دموکراسی خیانت می ورزد، از ستمگری و حقوق نابرابر در میان ملل دفاع کرده و کارگران را با شعارهای ناسیونالیستی به فساد می کشاند.

در عصر ما، تنها پرولتاریا از آزادی واقعی ملل و وحدت کارگران تمام ملل پشتیبانی می کند. برای اینکه ملل مختلف در صلح و آزادی با همدیگر زندگی کنند یا از هم جدا شده و دولتهای مختلفی را تشکیل بدهند (اگر این کار برای آنها مناسب تر است)، یک دموکراسی کامل، که طبقه کارگر از آن حمایت می کند، ضروری است. هیچ امتیاز ویژه ای به هیچ ملتی یا هیچ یک از زبانها متعلق نخواهد گرفت! حتی جزئی ترین درجه ستمگری یا کمترین بی عدالتی در خصوص یک اقلیت ملی اعمال نخواهد شد - اصول دموکراسی طبقه کارگر اینچنین اند.

سرمایه داران و زمینداران می خواهند که به هر قیمت، کارگران ملل مختلف را از هم جدا کنند، حال آنکه افراد متنفذ و قدرتمند به طرز عالی به عنوان سهامداران در کنسرن های سودآوری که درآمدها سر به میلیونها می زند (مانند مناطق زرخیز لانا) [3] با همدیگر زندگی می کنند؛ مسیحی های ارتدوکس و یهودی ها، روس ها و آلمانی ها، لهستانی ها و اوکراینی ها، خلاصه هر کسی که سرمایه در اختیار دارد، به اتفاق، کارگران تمام ملل را مورد بهره کشی قرار می دهند.

کارگران آگاه از وحدت کامل کارگران تمام ملل در هر سازمان کارگری آموزشی، صنفی، سیاسی و غیره پشتیبانی می کنند. بگذار آقایان محترم کادت [4] خودشان را با انکار کردن یا کم بها دادن به اهمیت حقوق مساوی برای اوکراینی ها رسوا کنند. بگذار تا بورژوازی تمام ملتها با عبارت بافی های دروغ خودشان درباره فرهنگ ملی یا وظایف ملی و غیره و غیره، احساس راحتی بکنند.

کارگران هیچ وقت به خودشان اجازه نخواهند داد تا با سخنرانی های شیرین درباره فرهنگ ملی، یا «خودمختاری ملی - فرهنگی» [5] بین آنها نفاق ایجاد شود. کارگران تمام ملل همگی با هم و بطور دسته جمعی، از آزادی کامل و برابری کامل حقوق در سازمانهای عمومی، پشتیبانی می کنند - و این، طبقه تضمین فرهنگ اصیل می باشد.

کارگران تمام جهان در حال ساختن فرهنگ انترناسیونالیستی شان هستند، فرهنگی که مدتها است قهرمانان آزادی و دشمنان ستمگری سرگرم آماده ساختن آنند. کارگران در مقابل دنیای کهن، دنیای ستم ملی، منازعه و انزوای ملی، یک دنیای نوین، دنیای اتحاد زحمتکشانشان تمام ملل، دنیایی که در آن برای امتیازات خاص یا برای جزئی ترین ستم انسان بر انسان جایی وجود ندارد، قرار خواهند داد.

نگارش به تاریخ 3 (16) مه 1913
منتشره در پراودا شماره 106، 10 مه 1913
مجموعه آثار لنین، جلد 19، ص 91-92

توضیحات

- 1- **صد سیاه (Black Hundred)** – عنوان دسته های سلطنت طلبی که از طرف پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی در روسیه سازمان یافته بودند.
- 2- **ولادیمیر میتروفانوویچ پوریشکوویچ (1870-1920)** – ملاک بزرگ روسیه و یکی از سلطنت طلبان سرسخت.
- 3- مناطق زرخیز لنا در اختیار سرمایه داران بریتانیایی و شرکای آنها، سرمایه داران روسیه منجمله اعضای خانواده تزار، بود. در 4 (17) آوریل سال 1912، پلیس تزاری به روی تظاهرات مسالمت آمیز کارگران مناطق زرخیز لنا، آتش گشود و در نتیجه 270 نفر کشته و 150 تن زخمی شدند. در پاسخ به وقایع خونین لنا، تظاهرات، اجتماعات و اعتصابات صدها هزار کارگر، سرتاسر کشور را فراگرفت.
- 4- **کادت (حزب مشروطه خواه - دمکراتیک)** – مهم ترین حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب در روسیه که در اکتبر 1905 تأسیس یافت. بیشتر اعضای آن از نمایندگان بورژوازی، زمینداران و روشنفکران بورژوا تشکیل می شدند. کادت ها خودشان را حزب «آزادی خلق» می نامیدند، ولی در عمل تلاش می کردند تا برای حفظ تزاریسم به عنوان سلطنت مشروطه، با استبداد به سازش برسند. آنها در جنگ اول جهانی از سیاست غارتگرانه حکومت تزاری جانبداری می کردند. بعد از انقلاب بورژوا دمکراتیک در فوریه 1917، کادت ها در نتیجه توافق با اس ارها و رهبری منشویکی شورای پتروگراد مقام مهمی را در حکومت موقت بورژوائی به دست آوردند؛ آنها از یک سیاست ضدانقلابی پیروی می کردند. کادت ها بعد از انقلاب کبیر اکتبر فعالانه در عملیات و مبارزات مسلحانه ضدانقلابی مداخله گران شرکت جستند. هنگامی که ارتش های مداخله گر و گاردهای سفید، تار و مار گشتند، کادت ها به خارج از کشور گریخته و به فعالیتهای ضد شوروی خودشان ادامه دادند.
- 5- «خودمختاری فرهنگی - ملی» برنامه ای اپورتونیستی در باب مسئله ملی بود که توسط سوسیال دمکراتهای اتریشی (اوتو باوئر و کارل رنر) در دهه 1890 ارائه شد. مضمون این برنامه این بود که در یک کشور خاص، مردمی که از یک ملیت هستند، بدون توجه به آن قسمت از کشور که آنها در آن زندگی می کنند، باید یک اتحاد ملی خودمختاری را به وجود آورند که در حوزه قدرت یا قلمرو حقوقی آنها، دولت باید مدارس (مدارس جداگانه برای بچه های ملیت های گوناگون) و دیگر شاخه های آموزش و پرورش را واگذار نماید. اگر این برنامه به اجرا درمی آمد، به نضج یافتن و استحکام نفوذ روحانیون و ایدئولوژی ارتجاعی ناسیونالیستی در هر گروه ملی منجر شده و سازمان طبقه کارگر را با عمیق کردن تقسیم

کارگران بر طبق ملیتها، تضعیف می ساخت. در روسیه، شعار خودمختاری فرهنگی - ملی از طرف انحلال طلبان، بوندیست ها و منشویک های گرجستان تأیید می شد. لنین در چندین مقاله، از شعار خودمختاری فرهنگی - ملی سرسختانه انتقاد کرده و نشان داد که مبنای این برنامه را ایده ای تشکیل می دهد که عمیقاً بورژوائی و عمیقاً نادرست است، یعنی ایده «حفظ جدائی تمام ملل از همدیگر به توسط یک نهاد دولتی ویژه» (مجموعه آثار، جلد 20، ص 35).

اولتیماتوم ریگای انقلابی

روزنامه های آلمانی، که اغلب به وقایعی که در استانهای بالتیک اتفاق می افتد خیلی توجه می کنند، واقعیت آموزنده ای را که در زیر می آید بیان کرده اند. حوادثی در پلی تکنیک ریگا رخ می دهد که مشابه اینها در تمام مراکز آموزش عالی دیگر به وجود می آید: اجتماعات دانشجویی تبدیل به میتینگ های سیاسی شده اند. دانشجویان نیروی مبارز انقلاب را تشکیل می دهند. در این میان، کله گنده های لیبرال دماغ هایشان را برگردانده و زیر لب در مورد ضعف حکومت غرولند می کنند. ولی در لیوانیا وقایع آنقدر اعیان زمیندار را در تنگنا قرار داده که آنها فعالانه دست به ایجاد نیروی مسلح محافظ املاکشان، بدون تکیه بر دولت که قادر به انجام هیچ کاری در مقابل دهقانان یا کارگران و یا دانشجویان نیست، زده اند. بارون های بالتیک بطور جدی در حال برپائی یک جنگ داخلی هستند. مثلاً آنها دسته های کاملی را مزدور کرده، آنها را با تفنگهایی با خشابهای بزرگ مسلح ساخته و مأمور نگهداری املاک وسیع خود می سازند و اکنون معلوم شده است که بخشی از افراد دانشجویان آلمانی در استانهای بالتیک داخل این نوع دستجات گشته اند! طبیعتاً دانشجویان روس و لتونیایی نه فقط این صدها سیاه در لباس دانشجویی را تحریم کرده اند، بلکه حتی کمیسیون ویژه ای را مأمور بررسی و تحقیق درباره شرکت دانشجویان در باندهای صد سیاه زمینداران ساخته اند. دو تن از اعضای این کمیسیون برای جمع آوری اطلاعات از دهقانان به حومه شهر فرستاده شدند ولی هر دو آنها را حکومت دستگیر و به زندانی واقع در ریگا حواله کرد.

دانشجویان روس و لتونیایی از این عمل به خشم آمده و میتینگ عظیمی را برگزار کردند که قطعنامه شدید الحنی از طرف آن صادر شد. دانشجویان از رئیس پلی تکنیک که به این میتینگ دعوت شده بود، خواستند که برای تأمین آزادی بازداشت شدگان، اقدامات فوری به عمل آورد. در پایان قطعنامه، اولتیماتوم صریحی داده شده بود: اگر در طی سه روز افراد دستگیر شده در موعد مقرر آزاد نگردند در آن صورت، دانشجویان همراه با کارگران ریگا، از هر وسیله ای که در توان داشته باشند برای آزادی آنها استفاده خواهند کرد.

در آن روز فرماندار در ریگا نبود، چون برای کسب اختیارات استاندار به سنت پترزبورگ رفته بود. کفیل فرماندار به طرزی دیپلماتیک مآبانه می خواست شر قضیه را هر چه زودتر بکند. او (بر طبق گزارشهای * *Vossische Zeitung* در 20 اکتبر) رئیس پلی تکنیک و دو دانشجوی زندانی را احضار کرده و از دانشجویان پرسید که آیا آنها می دانستند که اعمال آنها غیرقانونی است یا نه. البته، دانشجویان جواب دادند که در کارشان، هیچ چیز غیرقانونی نمی

* یک روزنامه آلمانی لیبرال که از 1704 تا 1934 در برلین چاپ می شد.

بینند. کفیل فرماندار، آنطوری که یک روزنامه چاپ ریگا گزارش داده است، به آنها توصیه می کند که از دست زدن به این نوع اعمال غیرقانونی خودداری کنند و بعد هر دو را آزاد می سازد.

خبرنگار، که حال بارون های بالتیک را می فهمد، با تأسف می افزاید که «در نظر دانشجویان و در نظر توده هایی که از آنها پشتیبانی می کنند، حکومت مجبور شده است که در مقابل این اولتیماتوم، سر تسلیم فرود آورد. و حتی یک فرد بی طرفی هم باید این موضوع را احساس کرده باشد.»

پرولتاری شماره 23

31 (18) اکتبر 1905

مجموعه آثار لنین، جلد 9، ص 408-409